

وجه تسمیه زابل یا زابلستان و موقعیت آن

در مورد کلمه زابل یا زابلستان محققین، مؤرخین، جغرافیه نگاران و فرهنگ نویسان و حماسه پردازان عهد اسلامی، نظریات و آراء مختلفی دارند. برخی آنرا نام سرزمینی بین غزنه و بست می شمارند و بعضی آنرا نام طایفه یی از هونهای سفید (هیتالیان) که در قرن پنجم میلادی آنجا را اشغال کرده اند، عده یی زابل یا زابلستان را همان سیستان قلمداد کرده اند و گروهی هم زابل را غیر از آنچه بدان اشاره شد می دانند، بصورت فشرده این آراء و نظریات را تدقیق می کنیم.

مؤلف برهان قاطع نخست در مورد کلمه زابل می گوید: زابل بضم ثالث برون کابل، نام ولایت سیستان است و نام قومی و جماعتی هم هست و نام شعبه ایست از موسیقی (۱). سپس در کلمه «زاول» می گوید: «زاول» بضم ثالث بر وزن و معنی زابل است که ولایت سیستان باشد و نام قومی و طایفه بود و نام شعبه یی از موسیقی هم هست و یکی از جمله هفت زبان فارسی باشد که آنرا زاولی می گفته اند و اکنون متروک است. (۲)

مؤلف فرهنگ جهانگیری می گوید: «زابل بالام مضموم (۴) نام ولایت سیستان باشد و آنرا نیمروز نیز خوانند...» (۳)

عبدالقادر بغدادی در لغت نامه شهنامه می نویسد: (زابل، بضم و فتح هر دو و زاول با او، هر دو یک لغت است و (لقب) قبیله رستم است و به ولایت نیمروز هم اطلاق می شود و اصل آن نام شهری است از توابع نیمروز: برون رفت مهراب کابل خدای سوی خانه زال زابل خدای (۴)

عین مطلب بالا را با اندک تفاوت مؤلف فرهنگ رشیدی (۵) مؤلف موید الفضلا (۶) و مؤلف مجمع الفرس (۷) و مؤلف شمس اللغات (۸) و مؤلف غیاث اللغات (۹) و مؤلف بهار عجم (۱۰) و مؤلف چراغ هدایت (۱۱) و مؤلف فرهنگ اندراج (۱۲) و مؤلف برهان جامع (۱۳) و سایر فرهنگ نویسان متذکر شده اند که ظاهراً ماخذ ایشان همانا استنباط از شهنامه فردوسی خواهد بود و یا روایت تاریخ سیستان که «زاول» را یکی از نامهای تاریخی سیستان می داند. در آثار زبان دری و ادبیات حماسی، کلمه زاول باشکال و املا ی زابل و زابلستان و زاولستان ضبط شده و فردوسی به همه اشکال فوق آنرا در شاهنامه بکار برده بطوریکه بیش از ۵۰ بار کلمه «زابل» و در حدود ۹۰ بار کلمه «زابلستان» و بیش از ۲۵ بار کلمه «زابلی» را استعمال نموده است. (۱۴)

فردوسی در بیت ذیل، سلطان محمود را شاهنشاه ایران و زابلستان و کابلستان میخواند:

شهنشاه ایران و زابلستان ز قنوج تا مرز کابلستان

ناصر خسرو گوید:

به ملک ترک چرا غره اید یاد کنید جلال دولت محمود زابلستان را
پریر، قبله احرار زابلستان بود چنانکه کعبه است امروز اهل ایمان را
(اوستا، ص ۲۹)

سلطان محمود غزنوی رابدان سبب که مادرش زابلی بود، محمودزابلی هم خوانده اند. این دوبیت منسوب به فردوسی است:

خجسته درگه محمود زابلی دریاست چگونه دریا کان را کناره پیدانیست
شدم بدریا، غوطه زدم، ندیدم در گناه بخت منست این، گناه دریانیست

جای دیگر فردوسی گوید:

در اندیشه مهتر کابلی چنان بود کز رستم زابلی (۱۵)
و یا:

که آمد فرستاده کابلی بزیر اندرش چرمه زابلی (۱۶)
و در این بیت پادشاه زابل را فردوسی زابل خدای نامیده است :
همی رفت مهراب کابل خدای سوی خیمه زال ، زابل خدای (۱۷)

و همین اصطلاح را اسدی طوسی هم در گرشاسپ نامه اش آورده است :
بگرشاسپ کین جوی کشورگشای جهان پهلوان گرد زاول خدای (۱۸)

همینگونه اسدی کلمات زاولستان و کاولستان را در یک بیت اینطور می آورد:
کزین بار بدم بزاولستان بگیرم شهی تا به کاولستان (۱۹)

و آنگاه که تابوت رستم را از کابل بزابل انتقال می دهند، فردوسی با استعمال کلمات زابلستان و کابلستان اینطور بازگو می کند:

خروشی بر آمد ز زابلستان ز بد خواه و از شاه کابلستان ...
ز کابلستان تا بزابلستان زمین شد بکردار غلغستان ...
فردوسی غم مردم را در ماتم رستم چنین بیان میکند:

بیک سال در سیستان سوگ بود همه جامه هاشان سیاه و کیبود (۲۰)

از ابیات بالا نیک پیداست که از نظر فردوسی بین زابلستان و سیستان عهد حماسی مرزی وجود ندارد و بنابر این هرگاه که از زابلستان نام می برد، مقصودش همان سیستان و وطن جهان پهلوان رستم است و به همین دلیل، زمانیکه اهل زابلستان از مرگ رستم به حيله شغاد و چاره گری شاه کابل آگاه می گردند، خروش بر می آورند و غلغله بر پا می کنند و اهل سیستان تا یک سال در سوگ جهان پهلوان (رستم زابلی) جامه های سیاه و کیبود به بر می کنند. تاریخ سیستان آنجا که از نامهای سیستان به اشکال سیستان و زاول و زرنگ و نیمروز یاد کرده (۲۱) در وجه تسمیه «زاول» منحیث یکی از نامهای تاریخی سیستان می آورد:

«اما زاول از آن گویند که همه شهرها که کردند بدین عالم یا بلب دریا کردند یا به نزدیک کوه، زیرا که جوهر و چیزهای بزرگ از دریا خیزد و معادن از کوه باشد، اینجا که بنا کردند (مقصود مؤلف تاریخ سیستان از لفظ بنا کردن بنای شهر زاول است) گفتند همه چیزهای ما از آب و گل باید ساخت. اینجا یک حرف بگفتار اندر فروشد که کاف باشد زاول گفتند.» (۲۲)

این وجه تسمیه در حالی که بیشتر به افسانه شبیه است ولی چنان می نماید که در سیستان قدیم شهر زاول در کنار کوه نبوده، بلکه در میان سرزمینی هموار و نزدیک به دریا واقع بوده است. پس از آن در باره عمل سیستان و خراج آن که هزار هزار (یک میلیون) درهم بوده، سجستان و بست و رُخد و کابل و زابلستان و نوزاد و زمین داور و اسفزار و خجستان (گستان درست است) را بر می شمارد (۲۳) و این می رساند که هر کدام از این نواحی یکی از بخش های سیستان بوده است.

پس از آن باز جای دیگر (۲۴) زابل را از کوره (ولایت)های شانزده گانه سیستان می شمارد. سپس جای دیگر (۲۵) استیلای رتیل را بر کابل و زابل شرح میدهد و در چند جای دیگر این مطلب را تکرار کرده است و جای دیگری در وقایع زمان عمرولیت از حکمران زابلستان بنام محمد بن عبدالله بن حمدون یاد آور می شود. (۲۶) همچنین در جای دیگری (۲۷) که سخن از فرستادن عهد و لواء از جانب خلیفه معتضدعباسی به عنوان عمرولیت رفته، از زابلستان در ردیف خراسان و سیستان و زابلستان و کابل، نام برده می شود و در سه جای دیگر (۲۸) باز زابلستان با بست یکجا ذکر شده و چنین وانمود گردیده که زابل یا زابلستان بعد از بست واقع بوده است و در ارتباط به این مطلب مرحوم بهار می نویسد: زابلستان نام مملکت نیمروز است که عبارت از سیستان و زمینداور و طوران و قندهار و غزنه تا کابل بوده ولی اینجا که بعد از بست یاد شده مراد از آن ناحیه ایست که شهر غزنین قصبه آن بوده و بعدها آباد و پایتخت سلاطین غزنوی شده است و بدین جهت محمود غزنوی را زابلستانی خوانده اند. (۲۹)

مارکوارت (ایرانشهر، ص ۳۷-۳۹) زمینداور را اصلاً به منطقه ای که زابلستان نامیده می شد متعلق میدانند، ولی مینورسکی در حواشی حدود العالم، اصطلاح زابلستان را یک اصطلاح مبهم جغرافیای قلمداد کرده و از توضیح آن خودداری نموده است. (۳۰)

در قدیمترین اثر جغرافیایی کشور (حدود العالم) در مورد موقعیت زابل یا زابلستان اینطور اشاره شده: «غزنین و آن ناحیت ها که بدو پیوسته است همه را بزابلستان باز خوانند.» (۳۱)

بلاذري واقعه نگار فتوحات اوليه مسلمين در حالیکه زابلستان را همه جا با (زال) نوشته فتح آنرا پس از رُحَج (قندهار) و پیش از کابل بیان می کند و آنرا جزو قلمرو رتبیل شاه می داند. (۳۲)

یاقوت حموي پای تخت زابلستان را «غزنه» می داند و می نویسد: «زابلستان (بضم ب) سرزمین گشاده ایست که در بالای آن جنوب بلخ و طخارستان و همان زابل است و آن منسوبست بز آل و جد رستم بن دستان و سرزمینی است که پای تخت آن غزنه شهر معروف و بزرگست.» (۳۳)

اکادمیسین داکتر جاوید از قول سیدعلی کاتبی، دریا سالار ترک روایت میکند که او «کابل» را در کتاب خود (مرآت الممالک) پایتخت زابلستان خوانده است: «سپس به لمغان (لغمان) با هزاران بلا از میان قوم هزاره گذشتیم و بیاختر زمین یعنی ولایت زابلستان رسیدیم و به پایتخت زابلستان یعنی شهر کابل آمدیم...» (اکادمیسین جاوید، اوستا، ص ۳۹)

ابن خرداد به، زابلستان را از نواحی سجستان شمرده آنجا که از خراج خراسان در زمان عبدالله بن طاهر صحبت میدارد، خراج رنج و زمینداور و زابلستان را از مجموعه خراج سیستان می گاهد و بقیه مبلغ آنرا (۶۷۷۶...) در هم می شمارد. (۳۴)

حمداله مستوفی (بلا د قهستان و نیمروز و زابلستان) را در یک باب وارد کرده می نویسد: «زاول ولایتی عریضست و طویل و مملکتی بوده، زاول شهری بزرگست و گرمسیر (?) و درو میوه ها بسیار و شکارگاه های خوب و علفزار بسیار» (۳۵)

به نظر میرسد که حمدالله مستوفی زابلستان را عبارت از قلات غلزان دانسته باشد زیرا وصفی که او از زابلستان می کند با خصوصیات قلات غلزان که امروز بنام ولایت زابل یاد میشود، بیشتر تطابق دارد تا زابلستان که بگفته یاقوت و حدود العالم پای تخت آن غزنه بوده است.

مؤلف فرهنگ انجمن آرای ناصری که معلوم می شود از کتاب (ریاض السیاحه) (۳۶) و (بستان السیاحه) (۳۷) (هر دو از زین العابدین شروانی در نیمه اول قرن ۱۳ هجری) استفاده کرده باشد، در مورد کلمه زابل می نویسد: «زابل به ضم با، مملکتی است عریض محدود است از سمت شرق بولایت کابلستان و غرب به سیستان و از جنوب دریای سند از شمال بجزال هزاره و خراسان. طولش بیست مرحله و عرضش پانزده مرحله. بیابانش بیش از کوهستان مشتمل بر چمن های خوش و مراتع [سرسبز] مسکن افغان و هزاره و قلیلی ترک و تاجک و از بلاد زابلستان قندهار و بست و غزنین و زمینداور و میمند و شیرغان و فیروزه کوه و فراه از شهرهای آنجاست و اغلباً از اقلیم سیم و قلیلی از جبال هزاره داخل اقلیم چهارم است. در زمان کیانیان آن ولایت با سیستان و سند در زیر حکم گرشاسپ و زال و رستم بوده بدین سبب رستم را زابلی می گفتند و سلطان محمود را که در غزنین تختگاه داشت نیز زاولی مینامیدند، چنانکه فردوسی گفته: «خجسته درگه محمود زاولی دریاست» بعد در مورد کلمه زاول گوید: زاول همان زابل است که مرقوم شد و دیگر نام بلوکی بوده از ولایت سبزوار (اسفزار) که سه فرسخ عرض داشته و هشتاد کاریز جاری در آن بوده است.» (۳۸)

از جمله محققان غربی مارکوارت، بر این است که «زاول» نام قبیله ئی از هونها سفید (هپتالیان) بود که این سرزمین را در قرن پنجم میلادی اشغال کردند و بنام ایشان بزابلستان مشهور شد. (۳۹)

مؤرخ و باستانشناس دانشمند فرانسوی، گیرشمن نیز این نظر را تأیید کرده علاوه می نماید که زابلی ها بزبانی که آنرا «زابلی» می نامیدند و از زبانهای هندی متأثر بود. تکلم می کردند. این زبان با رسم الخط تخاری کتابت می شد. (۴۰)

پوهاند حبیبی در مورد قدامت تاریخی زاول بر اسم قبیله زابلی نظریات جالب و پذیرفتنی ارائه کرده می نویسند: «گرچه اکثر محققان امروزی غرب، «زاول» را یکی از قبایل هفتالی شمرده گفته اند که این سرزمین بنام ایشان تسمیه شده است و این کار باید در حدود (۴۰۰ میلادی) که هنگام خروج هفتالیان در این سرزمین است انجام یافته باشد، ولی من دلیلی دارم که نام «زاول» (زابل) قدیمتر از قرون میلادی است زیرا در خط پهلوی نام شاهان زاول (زوب ملکا) است که ملکاها زوارش آرامی (زاب شاه) یا (زابل خدای) باشد. (۴۱)

پس ممکن است نام زابل، زاول در قدیم موجود بود و هنگامی که قبایل هفتالی در قرن پنجم میلادی از شمال هندوکش در این سرزمین ساکن شدند بنام آن زاولی شهرت یافته باشد. مانند یک قبیله هزاره که اکنون در همین سرزمین «زاولی» نامیده می شود و ما نمی توانیم گفت که این سرزمین بنام ایشان تسمیه شده است، بلکه نام زاولی را از این سرزمین گرفته اند. (۴۲)

پوهاند حبیبی در اثبات نظر خود به تحقیق خود ادامه داده اینطور استدلال می نمایند: داستان زاب = زوبن طهماسب در اوستا اوزوه Uzavah، بدوره قدیم شاهان پیشدادی و روایات کهن داستانهای آریایی تعلق دارد و در

پهلوي هوزاب Hazab بود که با افراسیاب جنگ ها کرد و در پشت ۱۳ فقره (۱۳) و بندهش (فصل ۳۳ فقره پنج) و شاهنامه فردوسی و دیگر کتب پهلوي و دري نام و داستان او آمده است و در مجمل التواریخ والقصص تصریح می کند : "زاب" پارسیان او را زو خوانند. (۴۳)

این داستانهای کهن آریائی بدوره تاریخی مخصوصاً بعد از فتح اسکندر که وقایع آن در تواریخ یونانی ، هندی ، چینی و غیره ضبط است ربطی ندارد. بنابر این ما زاب شاه مسکوکات پهلوي و جبوله هندی را به سرزمین زاب = زو = زاو منسوب پنداریم که تا اکنون هم بطرف شرقی آن سرزمین بنام زوب و پشین (بنام همان پهلوانان داستانی کهن زاب و کي پشین روایات اوستائی و پهلوي) افتاده است و لاحقاً (ل) ماقبل مفتوح در تشکیل اسمای ممکنه به نظر می آید، مانند:

کاوه = کاري = کي (سردار و در ادب قدیم پشتو دانا و سرور) در تشکیل اسم کاول = کابل ، زاو = زو = زاب = زوب در تشکیل نام زاول = زاول ، دیوه = دیوا در تشکیل نام دیول = دیبل (نزدیک مصب دریای سند). پس نام زاول را بدین دلیل قدیم تر از خروج هفتالیان در قرن پنجم میلادی باید دانست و قدر مسلم این است که هفتالیان به سبب سکونت و استقرار خود در اینجا باید باین اسم شهرت یافته باشند. (۴۴)

از آنچه در مورد زاول گفته آمدیم می توان چنین نتیجه گرفت که: کلمه زاول شکل قدیمی و اصیل «زابل» بوده و ماخوذ از نام «زو = زاو = زاب» یکی از عناصر حماسی عهد کهن آریایی است .

ظن قوی می رود که در عهد کیانیان بلخ نشین (کیکاس و کیخسرو و کي گشتاسپ) سرزمین بین غزنه و هامون هلمند بنام زاولستان در تحت سلطه و اداره خانواده گرشاسپ سام (زال و رستم) بوده و این نام از دوران فرمان روائی زو - زاو - زاب پور ظهاسب پیشدادي بر این ناحیه اطلاق و اعلام گشته باشد و قدیمترین نام سیستان هم همین زاول و زاولستان بوده که بنابر تغییر لهجات به زابل و زابلستان نیز شهرت یافته است .

با اندک تأمل ، در برابر این پرسش که آیا سرزمین سیستان قبل از دوران زرتشت و قبل از آنکه اینجا بنام رود هیتومن در اوستا نام گذاری شود، بچه نامی یاد می شده ؟ هیچ پاسخی بهتر و منطقی تر از این نمی توان ارائه کرد که چون زمانی «زو = زاو» یکی از پهلوانان عصر پیشدادي آریانا در این نواحی پادشاه یا بزرگ مردم بوده پس قلمرو او هم بنام خودش بدانگونه که دانشمند کشور پوهاند حبیبی آنرا تصریح کرده بصورت «زاول» تسمیه شده است .

پس در این صورت با جرأت می توان گفت : زاول بمعنی وسیع جغرافیایی اش در ازمنه باستان شامل سیستان هم می شده و هرگز خطا نیست که در آثار و متون ادب دري و روایات کهن حماسی سیستان را زابل یا زابلستان نامیده باشند.

از لحاظ مدارک و شواهد تاریخی ، نیز این ادعا درست می نماید، زیرا پس از ورود قبایل ساکه ها در سیستان (در حدود ۱۳۰ ق ، م) بتدریج قلمرو سیستان پهنائی گرفت تا آنجا که از هامون هلمند تا سند و پنجاب را در بر می گرفت (۴۵) و طبعاً زابلستان را هم شامل می شد. چون قدرت و سلطه سیاسی دو قرنه سکائی ها در جنوب هندوکش بیشتر از سیستان بطرف شرق در قندهار و زابل و سند و پنجاب متمرکز بود (۴۶) بنابراین مؤرخین شاهان سکائی را بنام هندوسکائی نیز نامیده اند. (۴۷)

تأثیر و یکپارچگی دو قرنه مفهوم جغرافیایی سیستان و زابلستان بقدری عمیق بود که کشمکش های دو سه قرنه کوشانیان و ساسانیان نتوانست آنرا از اذهان مردم پاک کند و بالتبجه تمکن شاخه ئی از «هونهایی هفتالی» بنام «زابلی» در سرزمین بین غزنه و قلات غلزائی (وبصورت دقیق تر در حوزه رود غزنین و آب ایستاده) (۴۸) در قرن پنجم میلادی (۴۹) و سربر آوردن دو شخصیت مهم زابلی ، چون «تورامانا» و «مهراکولا» (۵۰) مجدداً سرزمین بین غزنه و هامون را به مفهوم زابلستان بهم باز پیوست که ادبیات هزار ساله زبان دري آنرا فراموش نکرده و در متون ادبی و جغرافیایی اسلامی چنانکه دیدیم زابلستان بمعنی سیستان و سیستان بمعنی زابلستان بکار رفته است .

هر دو سرزمین پهلوان پرور و مرد خیز و تاریخ ساز بوده اند و هستند و در دوران اسلامی این حقیقت را در آنطرف بست صفاریان و در این طرف بست غزنویان به کرسی نشانده اند. پایان

مآخذ و یکردها:

- ۱- برهان قاطع، چاپ هند، ص ۳۷۵ .
- ۲- همان اثر، ص ۳۷۷ .
- ۳- فرهنگ جهانگیری، طبع لکنهوی هند، ص ۱۰۶، ج ۱ .

- ۴- عبدالقادر بغدادی ، لغت نامه شهنامه ، ص ۱۱ و نیز رجوع شود به معجم شهنامه تصحیح و تالیف و ترجمه حسن خدیو جم ، ص ۱۶۱ .
- ۵- فرهنگ رشیدی، چاپ کلکته هند، ص ۳۶ ج ۱ .
- ۶- مؤید الفضلا، چاپ هند، ص ۴۸۵ ج ۱ .
- ۷- مجمع الفرس ، زیر کلمه زابل دیده شود.
- ۸- شمس اللغات ، طبع هند، ص ۳۶۳ ، ج ۱ .
- ۹- غیاث اللغات ، طبع هند، ص ۴۰۲ .
- ۱۰- بهار عجم، طبع هند، ج ۲ ص ۴۴ .
- ۱۱- بحواله حاشیه غیاث اللغات، ص ۲۶۲ .
- ۱۲- فرهنگ اندراج، ج ۲ ص ۲۵۶ و ص ۲۶۱ .
- ۱۳- برهان جامع ، زیر کلمه زابل دیده شود.
- ۱۴- حبیبی ، هفت کتیبه قدیم ، طبع کابل، ص ۵-۷ .
- ۱۵- شاهنامه فردوسی ، چاپ دبیر سیاقی، داستان شغاد و شاه کابل
- ۱۶- همان اثر، جلد اول، ص ۱۷۲ .
- ۱۷- همان جا، ص ۱۵۱ .
- ۱۸- اسدی طوسی ، گرشاسپ نامه چاپ حبیب یغمانی، ص ۳۲۹ .
- ۱۹- همان اثر، ص ۲۰۳ .
- ۲۰- شاهنامه ، فردوسی داستان مرگ رستم به حیل شغاد .
- ۲۱- تاریخ سیستان، ص ۲۱ .
- ۲۲- تاریخ سیستان، ص ۲۲ .
- ۲۳- تاریخ سیستان، ص ۲۸ .
- ۲۴- تاریخ سیستان، ص ۱۱۴ .
- ۲۵- همان اثر ص ۱۱۴ - ۱۱۷ - ۲۱۶ .
- ۲۶- همانجا، ص ۲۵۵ .
- ۲۷- همان اثر، ص ۲۴۹ .
- ۲۸- همانجا، ص ۳۰۷ - ۳۴۸ .
- ۲۹- همان اثر، ص ۳۰۸ ، ج ۱ .
- ۳۰- ص ۱۸۸ حواشی حدود العالم طبع پوهنتون کابل
- ۳۱- حدود العالم، طبع ۱۳۱۷ تهران، ص ۶۴ .
- ۳۲- فتوح البلدان، متن عربی، ص ۳۹۶-۳۹۷ .
- ۳۳- معجم البلدان یاقوت حموی، ج ۴، ص ۳۶۵ .
- ۳۴- ابن خرداد به، مسالك و ممالك، ص ۳۹ - ۲۴۳ .
- ۳۵- نزهت القلوب، ص ۱۴۲ .
- ۳۶- گلستان دوم، ص ۱۹۹ .
- ۳۷- بستان سیاحه، ص ۳۰۱، تعلیقات سعید نفیسی بر تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۴۹ .
- ۳۸- زیر نام زابل و زاول دیده شود.
- ۳۹- پوهاند حبیبی، هفت کتیبه قدیم، ص ۷ .
- ۴۰- سعید نفیسی، تعلیقات تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۵۲ .
- ۴۱- دانشمند فقید ایرانی مرحوم سعید نفیسی نیز نظری مشابه نظر پوهاند حبیبی داشته و نوشته اند در سکه های این ناحیه بزبان و رسم الخط تخاری که از خط یونانی بیرون آورده اند نام و عنوان شاهان اینجا را شاهو زابولا نوشته اند و بزبان و خط پهلوی (زاب ملکا) آمده و پیداست که کلمه (ملکا) هوزارشو از زبان آرامی است و در زبان های ایرانی (زاب شاه) باید گفت در این صورت تردیدی نیست که اصل نام زابل در پهلوی (زاب) بوده و زابل ضبط تخاری این کلمه است . (تعلیقات تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۵۱) .
- ۴۲- هفت کتیبه قدیم، از پوهاند حبیبی، ص ۷ .
- ۴۳- مجمل التواریخ، ص ۲۸ (حبیبی)

- ۴۴- حبیبی، هفت کتیبه قدیم، ص ۷-۸ .
- ۴۵- کهزاد، تاریخ قدیم افغانستان، ج ۲، فصل سکائی ها و پهلواها.
- ۴۶- همانجا و نیز دیده شود تاریخ تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، ص ۳۷۲ .
- ۴۷- تعلیقات تاریخ بیهقی، از سعید نفیسی، ج ۳، ص ۱۱۵۱ .
- ۴۸- تعلیقات تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۵۲ .
- ۴۹- حبیبی، هفت کتیبه قدیم، ص ۷ .
- ۵۰- کهزاد، تاریخ قدیم افغانستان، ج ۲، ص ۴۶۴ - ۴۶۵، کهزاد از قول مارتن لقب تورامانا را برویت کتیبه کیورا (هند Jaula) خوانده که شکل دیگری از کلمه زوبل Zobal مضروب در مسکوکات عصر کوشانی برسم الخط یونانی باشد و در رسم الخط برهمی این کلمه بشکل جبوله Jabuvala یا Jabula آمده (همان اثر ص ۴۶۵ - ۵۰۴) اکثر این مسکوکات در هده جلال آباد از ستوپه بزرگ آن بدست آمده که بقول داکتر جونکر این مسکوکات در بلخ ضرب شده و همچنان مسکوکات دیگر زابلی یافت شده که شباهت تام با مسکوکات مضروبه مرو عهد بهرام پنجم دارد و آن را در مرودر قرن چهارم میلادی ضرب کرده اند (هفت کتیبه قدیم ص ۷) .